

## ضرورت بازخوانی حکمت سینوی

آیت‌الله سید حسن مصطفوی

اشاره: نوشتار پیش رو گفتاری از آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی است که در همایش «حکمت اسلامی و عالم معاصر» بیان داشته است. این همایش در خرداد ماه سال جاری برگزار شد. ایشان در این بیانات به اهمیت و جایگاه حکمت سینوی در فلسفه اسلامی پرداخته و ضمن انتقاد از شیوه‌های کنونی تدریس فلسفه در کشور راهکارهایی برای تقویت و تصحیح تدریس در حوزه و دانشگاه پیشنهاد می‌کند. آیت‌الله مصطفوی متولد 1315. ش در شهر قائن می‌باشد. او از 12 سالگی شروع به فراگیری علوم دینی نمود. ایشان از اساتید با سابقه فلسفه در تهران هستند که در حوزه مروی شرح اشارات و رسائل شیخ را تدریس می‌کرده است.

وی همچنین ریاست دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق (ع) و ریاست دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را بر عهده داشته و اکنون رئیس گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق (ع) است.

بعضی که برای بنده در نظر گرفته شده ضرورت بازخوانی حکمت سینوی مرتب بر اصول مشائی در عصر ما و در زمان معاصر است. و به این جهت سینوی را قید کرده‌اند که، مشائی‌ها خیلی اشتباه دارند. شیخ را هم من مشائی نمی‌دانم. و موارد زیادی - خود من سی مورد بلکه بیشتر احصا کرده‌ام- شیخ با مشائی‌ها مخالفت کرده است. آنچه که الان از نظر ما ضرورت دارد بازخوانی شود حکمت سینوی است. که متأسفانه در زمان ما مهجور مانده و در حوزه و دانشگاه به آن توجه کاملی نمی‌شود. در صورتی اگر حکمت سینوی نبود ما اصلاً فلسفه نداشتیم. این را من اثبات می‌کنم. تمام مطالب ملاصدرا متکی بر اصول شیخ است. اگر از حکمت صدرایی اصول شیخ را برداریم می‌بینیم که جز سلسله مسایل کلامی و عرفانی چیز دیگری دست ما را نمی‌گیرد. از این جهت است که ضرورت دارد که حضرات اساتید، دانشجویان عزیز چه در دانشگاه‌ها و چه در حوزه‌ها به زنده کردن آثار شیخ توجه کنند. در حوزه‌های علمیه در درس‌هایمان سه مرحله وجود داشت. یک مرحله مقدماتی بود که ادبیات، معانی بیان و... می‌خواندیم و بعد از آن در مرحله دوم سطوح بود که عین متن سطر را می‌خواندیم. رسائل، مکاسب، کفایه، لمعه و... می‌خواندیم. مرحله سوم مقدمه اجتهاد، که درس خارج بود وجود داشت. درس خارج استاد با فرض اینکه دانشجو مراحل قبل را خوانده مسائلی را در اصول فقه، در فقه و... مطرح می‌کرد و روی آن بحث و کنکاش می‌کردند تا مجتهد بپروانند. در این درس‌های قسمت سطح، ترم و واحدی در کار نبود، چون اینها در واحدهای دانشگاهی نمی‌گنجند. ما الان در فلسفه هم باید همین سه مرحله را داشته باشیم. یک دوره مقدماتی فلسفه داشته باشیم که بحث‌های مقدماتی فلسفه در آن باشد. کسی که می‌خواهد فلسفه بخواند باید از کجا شروع کند؟ الان جوانان می‌گویند ما می‌خواهیم فلسفه بخوانیم از کجا شروع کنیم؟ بدایه و نهاییه بخواند؟ بدایه و نهاییه آخرین نظرات مرحوم علامه است، این جوان از اینها چه متوجه می‌شود؟ بعد از این مرحله دوم، سطح است. این مرحله هم در واحد نمی‌گنجند. یعنی باید در این مرحله متن خوانده شود بخشی از متن اسفار، متن شفا و شواهد... خوانده شود. وقتی متون را می‌خواند قضاوت نکند، نگاه کند مراد مرحوم ملاصدرا از این عبارت یا مراد شیخ از این عبارت چیست. متون را خوب بیان کند. این مرحله در واحدهای دانشگاهی نمی‌گنجند. لذا من از اول هم نظرم این بوده است. زمانی هم به بعضی از دوستان که در شورای انقلاب فرهنگی بودند گفتم این فلسفه‌ای که در دانشگاه درس می‌دهید فیلسوف نمی‌سازد. اینها حق دارند به جایی نرسند. شما باید یک مرکزی که در آنجا متون فلسفی به دور محدودیتهای واحدهای دانشگاهی درست کنید. مرحله سوم فیلسوف‌پروری است. فیلسوف یعنی یک مجتهد در فلسفه. فیلسوف کسی نیست که شرح منظومه و شفا خوانده باشد. فیلسوف یعنی مجتهد در علوم عقلی. این مرحله سوم می‌شود دوره خارج فلسفه. دانشجو در این مرحله هر ایراد و سوال و نقدی و هر بررسی دارد بحث میکند و مجتهد می‌شود. ما الان همه چیزمان نامرتب است. ما الان فیلسوف نمی‌پروانیم. نه فیلسوف مشائی نه فیلسوف متعالی. اصلاً فیلسوف درست نمی‌کنیم. الان دانشجویان کتابهایی را می‌خوانند اما همین عمقش تا کجاست؟ به نظر من باید یک فکری برای این موضوع بشود. حالا این کار باید از شورای انقلاب فرهنگی شروع شود یا از جای دیگر. این فلسفه یک امر پیش پا افتاده نیست. دانشجو حق دارد بگوید فلسفه اسلامی به چه درد می‌خورد! چیزی از فلسفه اسلامی نخوانده است. نمی‌داند شفا چیست؟ اصلاً دانشجو شفا نخوانده است. نجات را هم نخوانده. کتاب‌های دیگر را هم دقیق نخوانده. آن وقت عده‌ای با بیان این مطالب مبارزه می‌کنند! با این وضع خوف این می‌رود که در آینده ما این میراث عظیم را از دست بدهیم. اگر به همین وضع پیش برویم دیگر فیلسوف نخواهیم داشت. اشخاصی را خواهیم داشت که اطلاعات سطحی از فلسفه دارند. مقصود من از این بحث این بود که می‌خواستم عرض بکنم فلسفه سینوی که اساس فلسفه اسلامی ما هم هست باید به خوبی خوانده شود. متنش خوانده شود. با حسن ظن خوانده شود. چون آدم وقتی درسی را می‌خواند اگر از اول به آن بد بین باشد هیچ چیز از آن نمی‌فهمد. خوش‌بین باشد که این فیلسوفی است که می‌خواهیم از مطالبش استفاده کنیم. این باید در زمان معاصر ما زنده بشود. این کارگاه‌ها همه خوب است ولی یک فکر اساسی باید بشود که چه طور اینها به جریان بیافتند. الان ما خیلی جوان داریم که می‌خواهند فلسفه شروع کنند. به خود من بسیار مراجعه می‌کنند. می‌پرسند از کجا شروع کنم؟

حالا به بحث خودمان بپردازیم که این فلسفه بر چه اصلی استوار است؟ که این هم از مبتکرات دانشمندان فلسفه اسلامی است. یکی از مباحث مهم این هست که به طور کلی ما به دنبال علم و دانش هستیم، این علم و دانش چه طور به دست می‌آید؟ معلومات را چه طور می‌شود منتقل کرد؟ آیا قابل انتقال هست یا خیر؟ فلاسفه ما اعتقادشان این است که معلومات قابل انتقال نیست. نظریاتی که در باب علم هست از چند نظر خارج نیست. یا علم عبارت از اضافه عالم به معلوم است یا عبارت از انفعال عالم نسبت به معلوم است. یا عبارت از صورت حاصله در ذات عالم است یا عبارت است از نحو وجود، اتحاد وجودی عالم و معلوم است. هر کدام از اینها را فرض کنید قابل

انتقال نیست. بنده اگر یک اضافه خاصی به یک مطلبی دارم این اضافه را نمی‌توانم به شما منتقل کنم. چون اضافه دو طرف دارد. نمی‌گویم حرف متکلمین حرف بی‌ربطی است. یک طرف من هستم یک طرف او هست. به محض اینکه از من جدا شود دیگر اضافه من نیست. بعد از این اصلا اضافه نیست. قابل انتقال نیست. علم اگر صورت حاصله هم باشد عرض است. اگر گفت عرض است و از کیفیات نفسانی است، عرض هم فی نفسه وجودش موضوع اش هست و قابل انتقال نیست. من همان‌طور که نمی‌توانم شجاعت و ترس خودم را به شما منتقل کنم علمم را هم نمی‌توانم به شما منتقل کنم. صفات نفسانی و کیفیات نفسانی من قابل انتقال به شما نیست. علم هم یک کیفیت نفسانی می‌شود؛ بنده چه طوری این صورت را به شما منتقل کنم؟ اگر علم را، به گفته ملاصدرا، اتحاد عالم و معلوم بگیریم و نحوه وجود باشد، یعنی عالم وقتی عالم می‌شود وجودش می‌شود وجود علمی. من وجودم وجود استاد شده، وجود علمی، این (استاد) چطور وجود را به شما منتقل کند؟ من نمی‌دانم فلاسفه غرب به این موضوع پرداخته‌اند یا نه؟ فلاسفه ما از روز اول، از دوران افلاطون برایشان وجود داشته که چگونه این مشکل را حل کنند؟ لذا افلاطون و پیروانش که قائل به قدم نفوسند گفتند که انسان همه چیز را می‌داند. اصلا چیزی منتقل نمی‌شود و همه کس همه چیز را می‌داند. الا اینکه اساتید، تنوع و آگاهی می‌دهند. یعنی در یک عالم دیگری ما همه چیز را می‌دانستیم و منتقل شدیم به این عالم و یادمان رفت. استاد یادآوری می‌کند. این نیست که از استاد چیزی منتقل بشود. که این را شیخ با قدرت در شفا در مقاله پنجم که در طبیعیات است در فصل ششم رد می‌کند. این ادعا موقوف بر این هست که اولاً نفس انسانی قدیم باشد و قدمت نفوس مورد اشکال همه هست و شیخ می‌فرماید اگر علم آن طور باشد پس ما نباید چیزی از آن را فراموش کنیم. چون آنها یک استدلالی دارند که در استدلال می‌گویند که علم یا ذاتی است و یا عرضی است. یا جر ذاتی است یا عرضی. اگر علم ذاتی است پس بنا بر این ما همه چیز را داریم اصل مطلب ما است. اگر علم ذاتی نیست و عرضی جزء ذاتیست، پس محال است ما چیزی یاد بگیریم. وقتی ذاتی، جهل است امکان ندارد منتقل بشود. در اینجا شیخ جواب می‌دهد که یک حالت واسطه‌ای بین آنها هست. ممکن است کسی بگوید نه علم ذاتی ماست نه جهل. منتهی ما گاهی به وسیله‌ای عالم می‌شویم. گاهی توجه نمی‌کنیم جاهل می‌شویم. بعد از نظریه افلاطون گفتند چه کنیم؟ این علم را چگونه حلش کنیم؟ قائل به مبادی عالی‌ای که از ذات اقدس احدیت صادر شده، شدند. عقل اول، عقول مجردة، تا عقل فعال. گفتند همه حقایق در عقل فعال هست. ما وقتی می‌خواهیم عالم بشویم به آنجا متصل می‌شویم. این اتصال هم به واسطه عقل است یا متحد می‌شویم، بنا بر قول فروریوس که مرحوم آخوند هم این اتحاد رو قبول می‌کند، وقتی متحد شویم آن صورت از آنجا منتقل نمی‌شود، بلکه نفس من مستعد می‌شود که متجلی شود در نفس من. چون در اینجا هم انتقال محال است. اینجا اتصال به چه حاصل می‌شود؟ مشائین بر این عقیده هستند که اتصال به همین مقدماتی که انجام می‌دهیم، به استدلال‌های که می‌کنیم، صغری و کبرایی که اقامه می‌کنیم، حد وسطی که پیدا می‌کنیم. که خود شیخ اینجا می‌فرماید اصلا حد وسط چطور کشف می‌شود؟ برای ما مجهول است. ناگهان متوجه حد وسط می‌شویم. چه شد که در این قیاس حد وسط به دست آمد؟ بعد متصل می‌شود. متصل که شد، در اینجا شیخ مثال می‌زند می‌گوید عقل فعال مانند خورشید می‌ماند. نور پخش می‌کند. وقتی این نور می‌آید نفس انسان در ادراک جزئیات آماده شده است. در اثر این آمادگی یک مرتبه بروز می‌کند. تمام دغدغه اینها فقط این نیست که برای همان عقول صادر اولی درست کنند، می‌خواهند مساله علم را حل کنند. پس ما اگر می‌خواهیم منتقل بشویم یا متصل بشویم یا متحد بشویم باید از راه قیاس برویم، استدلال بیاوریم. و بهترین راه هم همین است چیزی که قابل انتقال است مطالب عقلی است. ممکن است ما از راه ریاضتها به آنجا منتقل شویم؛ همان‌طور که عده‌ای ادعا می‌کنند، شهودات. در اثر ریاضتهایی کشیده‌اند یک وقت نفس انسان متحد بشود یا متجلی بشود به جلوه‌های غیبی، اما این قابل انتقال نیست. ببینید من خودم حجت دارم. چگونه این را به شما منتقل کنم؟ شما هم اگر مقلد من باشید قبول می‌کنید. لذا عرفا می‌گویند یکی از مبادی عرفان تقلید شیخ است. آمد شیخ را قبول کرد. این شیخ در تمهید القواعد مرحوم ابن‌ترکه وقتی سوال می‌کند هر علمی مبادی دارد، مبادی عرفان چیست؟ یکی از مبادی عرفان اعتقاد به شیخ است که این شیخ صد درصد درست می‌گوید. این مطلب خیلی مشکل است که من قبول کنم. این تقلید می‌شود. عرفان روی تقلید می‌افتد یا اینکه در کسی که رسیده منحصر می‌شود. شما چگونه می‌خواهی شهود خودت را بر من تحمیل کنی؟ تنها راهی که می‌ماند عقل است. عقل را هم من دارم هم شما دارید. هم همه دارند. عقل است که به جهت انتقال، واسطه است. و از این جهت هر علمی که عقلانی‌تر باشد و عقل در آن فعال‌تر باشد، ارزش آن علم بیشتر است. خیالات و قوه خیال و متخیله سرمایه بیشتر عرفاست. عرفا تمام سعیشان این است که قوه خیال را قوی کنند. و تمام این مطالبی که هست صور خیالی است. حال یا در صور خیالی به واقعیات رسیده‌اند یا به اشتباه افتاده‌اند که محی‌الدین عربی می‌گوید سخت‌ترین مرحله برای یک عارف اینست که وقتی یک صورتی را می‌بیند یا صدایی را می‌شنود متوجه شود که این صورت غیبی الهیه است یا شیطانی است؟ این عبارت محی‌الدین در فصوص است که مرحوم فیض هم در علم الیقین نقل می‌کند. این شهبی که می‌بینم شبه ملکی است، یا شبه شیطانی است؟ صدایی که می‌شنوم چه طور؟ آنجا قوه خیال بیشتر کار نکرده دیگر آن قوه متخیله است. اما عقل فوق اینهاست. عقل بالاترین مرتبه نفس است و این از عبارات صریح شیخ در می‌آید. اینکه نسبت می‌دهند که شیخ قایل است که ادراکات کلی با عقل است و جزئیات را قوا درک می‌کنند غلط محض است. این را مرحوم خواجه نصیر به شدت رد می‌کند. می‌گوید ادراکات کلی و جزئی همه مال عقل و نفس است. منتها نفس کلیات را بدون واسطه درک می‌کند و جزئیات را با واسطه درک می‌کند. این حالا معداتند. این نیست که چشم من درک می‌کند، می‌بیند. چشم من نمی‌بیند، نفس من به وسیله این می‌بیند. فلذا شیخ در عبارت‌های خودش بسیار تصریح دارد که اصلا این قوایی که در ما هست مراتب نفسند. لذا می‌گوید فروغ. این قوا فروع نفس هستند. همان حرفی که من روی ملاصدرا قائل هستم. همه ادراکها، از ناحیه این اعصاب از ناحیه سلولهای مغز، از ناحیه دست من باید بروز کند. بنا بر این وقتی ادراک مال نفس شد مرتبه عالی نفس عقل است. از عقل بالاتر نداریم. عقل است که موجب تمایز انسان و حیوان است. و الا خیال، حیوانات هم دارند. قوای پنجگانه انسان- به غیر از عقل- را حیوانات دارا هستند. چیزی که واقعا ندارند عقل است. قوه خطرناکی که مقابل عقل می‌ایستد قوه وهم است. که در آن تاویل آدم و حوا که یک دسته تاویل نمادینی می‌دانند و می‌گویند واقعیت این طور نبوده و خدا آدم را خلق کرد و این آدم نفس انسانی است. همه سجده کردند یعنی قوای انسانی را خدا امر کرد خاضع شوند مگر شیطان. این وهم تسلیم نشد. و گاهی این وهم است که قوه متخیله - که اسمش قوه متصرفه است- در اختیارش می‌گیرد به

توسط صور خیالی چیزی را ترکیب می کند جلوی آدم می آورد. فلذا در عقل اشتباه پیش می آید. اما در شهودات یک آدمی که اهل شهودات است نمی گوید من اشتباه کردم. ولی در کلمات شیخ زیاد می بینیم. گاهی شیخ می گوید این مساله را نمیدانم، سر در نمی آورم. و در بعضی عبارتهایش میگوید، مشکل است بر ائمه علم که اقرار به جهل کنند. من در کلمات دانشمندان - از آقایانی که دم از حکمت و فلسفه می زنند - کم دیدم که بگویند این جا را ما نفهمیدیم. تخیلشان است بالاخره، خیال میکنند درست است. حالا اگر عقل باشد انسان به یک جایی می رسد. می گوید نمی فهمم. عبارات شیخ خیلی صراحت دارد. مثلا در صفحه 175 مباحثات میگوید - چاپ انتشارات بیدار سال - 73 «وجبت بخط بهمنیار فی اول رقعة تشتمل علی مسائل» که از شیخ سوال میکنند بهمنیار «ان رای مولانا العجل رئیس السید ادام الله علی ان یجیب ان هذه المسائل جاری فیه علی شریف عاده ان شاء الله وکان شیخ رئیس کتب فوق الرقعة الانسان من یجهل اکثر من ما یعرف و اذا عرف شیء من وجه فلیس یلزمه ان یعرفه من کل وجوب و لا ذلک یوقع خلل فی ما یعرف. لا سیما انا مع اعترافی بالقصور و اصرارکم علی بحث و تنقیح ثم کتب الاجوبه تحت الاثر». ببینید اقرار می کند ما خیلی چیزها را نمی فهمیم. واقعیتش هم همین طور است. اما پای شهود که می آید قوه تخیل کار می کند. می گوید همه چیز را می فهمم. شما به من نشان بدهید بعضی از علمای ائمه علم، غیر از شیخ رئیس، که یک جا اعتراف کرده باشد ما نمی فهمیم. برای اینکه قوه تخیل وانی ماند. قوه تخیل همیشه محمل درست می کند. عقل است که واقعیات را می فهمد. و عقل است که گاهی اوقات می ماند. و شیخ در عبارات تصریح دارد که من نمی فهمم، مخصوصا در مباحثات. مساله ای را که بهمنیار از او می پرسد که چطور برخی قوا - مثل قوه وهم - ادراکات دارند برخی ندارند؟ شیخ می گوید نمی فهمم. باید بگویند لا اله الا الله. سخت است برای ائمه علم که اقرار به جهل بکنند. خاصیت عقل این است. اگر عقلگرا شدید هر چیزی را باور نمی کنید. زمان ما بسیار زمان بدی است. زمانی است که تخیلات بر تمام جامعه حاکم است. تخیلات قوه خیال با قدرت زیاد. در همه جا. این قوه خیال هر چه می گویند باور می کند. چرا؟ برای اینکه عقل به کار نمی افتد. اگر آدم عقلش را به کار بیندازد، که قرآن این همه تاکید دارد عقلگرا باشید، اگر عقلگرا باشید خیلی از مسائل از بین می رود. بنا بر این سرمایه تمام این آقایانی که دم از عرفان می زنند قوه خیال و تخیل است. خودشان هم اقرار دارند که قوه خیال باید قوی باشد. غیر از خیال و تخیل چیز دیگری ندارند. نمی گویم همه اش باطل است. گاهی اوقات هم ممکن است خیال هم به یک واقعیتی برسد. سرمایه دیگرانی هم که حکمت های ذوقی درست می کنند همین است.

آن که مو، لای درزش نمی رود به تعبیر من صد در صد هست عقل است. لذا امام موسی بن جعفر علیه السلام حجت را دو امر قرار دادند. یکی عقل، یکی انبیا. یا هشام! ان الله علی الناس حجتین. حجة الظاهره و حجة الباطنه. اما ظاهره فهی الانبیاء و الرسل و الاثمة و اما الباطنه فهی عقول. خدا دو حجت دارد که روز قیامت با ما به احتجاج می کند. یک حجت ظاهر که انبیا هستند که «الم یاتک رسل»؟ پیغمبران نیامدند؟ می فرماید چرا؟ دوم به آنهایی که پیغمبر ندیده اند می گویند عقل نداشتی؟ عقلت را طوری قرار دادیم اشتباه نکند. عقل نداشتی؟ اشتباه در صغریات می شود. هیچ اشتباهی در قضایای کلی عقل نیست. این حجت خداست. تخیل هیچ وقت حجیت ندارد. شما قایل باش به مجرد خیال، مجرد خیال هیچ وقت به مجرد عقلانی نمی رسد. لذا شیخ رئیس در همه جا، عرفان را هم که تبیین می کند می گوید عرفان العقلی. وقتی عقل رقیق می شود، عرفان نقلی می شود. که در آنجا بحث در حد وسط است. لذا ما الان باید سعی کنیم کمتر دنبال این تخیلات برویم.

این خیالباها که هیچ دلیلی بر اثباتش نیست. به گفته شیخ رئیس کلام شعری صوفی، یعنی جز ظن چیزی نمی گوید. قرآن است که می گوید ظن را پیروی نکنید. عقل خود را ملاک قرار دهید. و دنبال مسایل عقلی بروید. اگر کسی در مسایل عقلی غور کند جز اینکه حکمت و فلسفه اسلامی بر اصول شیخ رئیس استوار است و بعد بزرگان دیگری که از آنها کمک گرفتند مثل مرحوم ملاصدرا، البته اصول عقلی نه آنجایی که من قبول ندارم. مساله آنجایی که الهمنی الله، به چه دلیل الهمنی الله؟ من از کجا بفهمم الهمنک الله؟ مثلا شیخ رئیس در عشق هیولا به صورت می گوید من عشق هیولا به صورت را نمی فهمم. یعنی چه عشق؟ مرحوم آخوند رضوان الله تعالی می گوید من حلتش کردم. اگر نبود که احترام به استاد می گذارم و احترام استاد بر ما واجب است جواب می دادم. بعد از مدتی طاقت نمی آورد و می گوید بعضی از شاگردان به من فشار آوردند که شما بالاخره بیان کنید. آخر به این می رسد که مراتب مختلفه وجود است و هر مرتبه وجود ما درک می کنیم که علم حضوری دارد و این شهود دارد و ادراک آن می کند. عشق هم مرتب از شهود است.

به چه دلیل؟ اینها برهان عقلی نیست. «الهمنی، بیان العرشی» اینها باید از کتب فلسفی ما جمع بشود و آنی که گرفته شود، مسایل عقلی محض باشد تا آن وقت فلسفه ما پویا شود. از زمان شیخ به بعد این مسائل عقلی، رسوبات پیدا کرد را دنبالش را نگرفتند. مگر زمانی مثل میرداماد رحمة الله علیه. این مسائل افتاد در وادی الهام و عرشیات و از این مسائلی که به تعبیر ما آدم قانع نمی شود آن گونه که باید قانع بشود.

من واقعا به آنچه بیان کردم معتقدم. و همانی که در صدر بحث گفتیم معتقدم آقایان، بزرگان، اساتید و فلاسفه محترم یک فکری به حال فلسفه اسلامی بکنید. با این وضعی که شما پیش گرفته اید فلسفه اسلامی در حال نابود شدن است. این طرز درس فلسفه در دانشگاهها غلط است. فلسفه باید سه مرحله بشود. دو مرحله اش اصلا نباید در دانشگاهها و در ترم خوانده شود. باید در یک مرکزی متون خوانده شود. تا بعد از مدتی بتوانند متن را جرح و تعدیل کنند. اما ما این را گذاشته ایم به حال خودش از طرفی هم در را برای فلسفه غرب باز گذاشته ایم! این دارد می میرد و آن هم دارد می آید جلو. عاقبتش چه می شود نمی دانم. متن اسفار باید خوانده شود و دیگر کتابها. بعد باید استنباط کنند. ما در فلسفه باید فیلسوف پرور باشیم.